

بسمه تعالی
اقرار مبتنی بر غلط^۱

دکتر عبدالرسول دیانی وکیل پایه یک دادگستری و استادیار دانشگاه

مقدمه

یکی از ادله قوی برای اثبات مدعا و یا به عبارت بهتر در حقوق اسلامی، مهمترین دلیل اثبات دعوی، اقرار می باشد. حجیت این دلیل بنا به حکم نبوی معروف "اقرار العقلاء علی انفسهم جایز" ثابت و در امور مدنی چنین حجیتی به صورت مطلق می باشد. به عبارت بهتر، دلیل مزبور در امور مدنی موضوعیت داشته و می تواند وسیله اثبات مدعا محسوب گردد اما در امور کیفری حجیت این دلیل تابع علمی است که برای قاضی ایجاد می کند. بنابراین، بجز در چند مورد از جرایم خاص که اقرار در آنها وسیله اثبات شناخته شده، در امور کیفری اقرار موضوعیت نداشته بلکه جنبه طریقت دارد یعنی قدرت اثباتی آن تابع علم و اطمینان وجدانی است که از رهرو آن برای قاضی حاصل می شود.

در فقه اقرار را سیدالادله یا ملکه دلایل نامیده اند و در حقوق موضوعه کشور ما نیز از این نظر تبعیت شده است. ماده ۱۲۷۵ (ق. م.) مقرر می دارد: هر کس اقرار به حقی برای غیر نماید، ملزم به اقرار خود خواهد بود. به دلیل همین حجیت ذاتی، تبصره ماده ۳۳۱ قانون (آ. د. م.) نیز احکام مستند به اقرار را جز در موارد ایراد به صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده رای، قابل تجدید نظر ندانسته است. این در حالی است که در قانون فرانسه، اقرار وفق بند ۴ ماده ۱۳۵۹ نوعی اماره قانونی شناخته شده است. یعنی در حقوق این کشور اقرار^۲ از این جهت که وسیله معمول و نوعی اثبات حق است، مد نظر قرار گرفته و ارزش و اعتبار آن هم در همین حد است.

هر چند اقرار در حقوق ما دارای حجیت مطلق است اما در مواردی با کشف موجبات فساد اقرار، دلیل مزبور از اعتبار ساقط می شود و حق انکار بعد از اقرار^۳ نیز به مقرر می دهد.

شایان گفتن است که در امور کیفری بعضاً انکار بعد از اقرار حتی بدون بیان دلیل موجه نیز پذیرفته می شود. مثلاً در ماده ۷۱ (ق. م. ا.) آمده است: هرگاه کسی اقرار به زنا

۱- مقاله چاپ شده در ماهنامه دادرسی شماره ۳۸ سال هفتم خرداد و تیر ۱۳۸۲ ص ۱۳

۲ La force que la loi attribue à l'aveu de la partie ou à son serment

۳ Rétractation de l'aveu

کند و بعد انکار نماید، در صورتی که اقرار به زنایی باشد که موجب قتل یا رجم است، با انکار بعدی حد رجم و قتل ساقط می شود. در غیر این صورت، با انکار بعد از اقرار، حد ساقط نمی شود. همچنین در اقرار مستوجب مجازات کیفری، توبه مجرم می تواند موجبات عفو او را از ولی امر فراهم آورد (ماده ۷۲ ق. م. ا.).

در حقوق جزای فرانسه نیز انکار بعد از اقرار در امور کیفری پذیرفته می شود^۴ که دلیل آن وجود انگیزه های باطل در اقرارهای کیفری است. در حقوق فرانسه حتی بعد از محکومیت نیز انکار بعد از اقرار قابل استماع است ولی اصل ایقان وجدان قاضی مقتضی این است که ارزش چنین انکاری نیز بسته به نظر قاضی باشد. مثلاً اگر برای قاضی محرز شود که متهم در صدد به تأخیر انداختن اجرای حکم و یا فرار از مجازات است، به انکار بعد از اقرار وی ترتیب اثر نمی دهد. در حقوق جزای اسلامی که اثبات برخی جرایم منوط به تعداد معینی دفعه اقرار می باشد، مثل زنا و لواط و شرب مسکر، عدم وصول به مرز شرعی می تواند به نوعی انکار اقرارهای سابق تلقی شود. مثلاً اگر کسی سه بار اقرار به زنا نمود، ولی از تکرار اقرار برای بار چهارم استنکاف ورزید، در حقیقت سه بار اقرار سابق را انکار نموده است؛ امری که موجب می گردد جریان حد شرعی از وی ساقط گردد.

اما همانطور که ذکر شد، در امور مدنی انکار بعد از اقرار دلیل موجه می خواهد. مواردی که وفق قانون مدنی به طور کاملاً استثنایی انکار بعد از اقرار مسموع است، در ماده ۱۲۷۷ (ق. م.) ذکر شده اند. در حقیقت موارد امکان انکار بعد از اقرار به موجبات فساد اقرار واقع بر می گردد که این موجبات وفق ماده فوق الذکر به قرار زیرند:

- ۱- معلوم شود اقرار شرایط اساسی صحت را نداشته است مثلاً از روی اکراه. در مقام شوخی، استهزا و یا تعارف ادا شده باشد. به عبارت صریح تر می توان در کلیه مواردی که معلوم شود مقرر فاقد قصد و رضا بوده، اقرار را از اعتبار انداخت.
- ۲- اقرار از روی شبهه (جهل) به موضوع *erreur de fait* و یا حکم *erreur de droit* واقع شده باشد. با توجه به اینکه در حقوق ایران فقط به طور کلی به مورد اشتباه اشاره شده و تفکیکی بین اشتباه حکمی و موضوعی داده نشده، می توان به اطلاق کلمه اشتباه حکم آن را به هر دو نوع از اشتباه، سرایت داد. این در حالی است که ماده ۱۳۵۶ کد سیویل فرانسه^۵ تصریح دارد به اینکه تنها اشتباه موضوعی می تواند صحت اقرار

^۴ Michèle-Laure Rassat, Procédure Pénale éd. 1990 p. 281

^۵ این ماده به طور موجه موارد متعدد عدم امکان تجزیه اقرار و انکار بعد از اقرار و الزام آور بودن بر مقرر را بیان نموده است.

L 'aveu judiciaire est la déclaration que fait en justice la partie ou son fondé de pouvoir spécial. Il fait pleine foi de celui qui l'a fait. Il ne peut être divisé contre lui. Il ne peut être révoqué à moins qu'on ne

را مخدوش نماید. شاید وجه عدم استماع انکار مبتنی بر اشتباه حکمی در حقوق فرانسه، اماره علم همگان به قوانین است که در حقوق فرانسه از جمله امارات مطلق نیز می باشد یعنی دلیل خلاف آن پذیرفته نمی شود.

برای مثال، قبل از وفات پدر بزرگی، پسر وی که به نوبه خود دارای اولادی بوده، فوت نماید. سایر اولاد پدر بزرگ متوفی به گمان اینکه اولاد برادرشان در ارث قائم مقام پدرشان می شوند، اقرار بوجود حقی برای اولاد صغیر برادر از ارث پدر نمایند ولی پس از آن متوجه شوند که فرزندان بلاواسطه، حاجب فرزندان با واسطه در ارث می شوند و لذا با وجود آنها به عنوان ولد بلاواسطه، اولاد برادر از ارث پدر بزرگ محرومند. در این صورت، انکار بعد از اقرار مسموع است زیرا چنین اقراری مبتنی بر یک اشتباه حکمی بوده است.

در مورد شبهه موضوعی نیز می توان موردی را مثال آورد که فردی در تشخیص بدهکار خود راه خطا برود. یعنی بداند که مثلاً به شخصی بنام حاج حسین در بازار بدهکار است ولی در مقام تشخیص و تعیین مصداق حاج حسین به اشتباه افتد و مثلاً حاج حسین تقی زاده را بجای حاج حسین نقی زاده تصور کند و اقرار به حقی بر ذمه خود به نفع وی نماید. همچنین است اگر فردی به گمان اینکه الف همان شخصی است که ضامن دین وی بوده و دین وی را به دلیل عدم پرداخت بموقع از جانب او، پرداخته است اقرار به بدهی خود به نفع وی نماید، بعد معلوم شود که در تشخیص فرد مزبور خطا نموده است.

۳- مورد سوم جایی است که اقرار بر اساس سندی صادر شده باشد که بعداً غیر قابل پرداخت بشود. مثل اینکه شخصی پس از اخذ چک و یا سفته از کسی اقرار به وصول وجه آن بنماید ولی متعاقباً سفته واخواست شود و یا چک بلا محل درآید. البته این وجه اخیر را یکی از حقوقدانان وجه مستقلی از اشتباه مبتنی بر جهل موضوعی نمی داند و در همان قالب اشتباه موضوعی به بررسی گرفته است. وی می گوید "در این مورد در حقیقت پیش بینی نادرست از وصول سند یا حواله باعث شده که مقر به گرفتن وجهی اقرار کند که هیچگاه وصول نکرده است".^۶ در صورت پذیرش این نظر، اقرار قابل انکار منحصر به دو نوع اقرار مبتنی بر اشتباه حکمی و اشتباه موضوعی خواهد بود. قانونگذار در این ماده، مصادیق داشتن عذر را بیان ننموده و تنها به ذکر یک مثال اکتفا نموده است.

prouve qu'il a été la suite d'une erreur de fait Il ne pourrait être révoqué sous prétexte d'une erreur de droit.

تمثیلی بودن این مثال این گمان را به ذهن متبادر می‌سازد که مواردی دیگری از داشتن عذر متصور است که پذیرش آن موارد، قاعدتاً بسته به نظر قاضی است. در این رابطه، تبصره ماده ۷۰ قانون ثبت اسناد و املاک نیز دعوی انکار مفاد اسناد و اقرار نامه‌های اینچنینی را قابل رسیدگی می‌داند حتی چنانچه سند از نوع سند رسمی باشد که اساساً انکار در آن خصوص ممکن نیست.

در کنار موارد فوق که مثال‌های روشن آن در اکثر کتب شرح قانون مدنی آمده است، نوع دیگری را نیز ماده قانون مدنی ذکر کرده است که اقرار مبتنی بر غلط می‌باشد که ما در این مقاله مورد فوق را به بررسی می‌گیریم ولی ابتدائاً مفهوم اقرار مبتنی بر غلط را تبیین نموده و آنگاه از نظر آئین دادرسی مدنی امکان مخدوش نمودن حکمی که بر مبنای چنین اقراری صادر شده را به بررسی می‌گیریم. در بخش سوم نیز یک پرونده که بر مبنای چنین اقرار صادر شده را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بخش اول - مفهوم اقرار مبتنی بر غلط

در مقام بیان مفهوم اقرار مبتنی بر غلط، خود مفهوم اقرار را مفروض دانسته، به بررسی مفهوم واژه "غلط" می‌پردازیم ولی ابتدا در مقام بیان وجه تمایز اقرار مبتنی بر غلط از اقرار مبتنی بر اشتباه بر آمده معتقد می‌شویم این دو مفهوم مفاهیم مترادف نیستند.

شیوه تدوین قانون مدنی در ماده ۱۲۷۷ به گونه‌ای است که باید معتقد شد این دو مفهوم یکی نیستند زیرا هم واژه "اشتباه" و هم واژه "غلط" هر دو در کنار همدیگر در این ماده آمده‌اند. یعنی اگر معتقد شویم این دو واژه مترادف نیستند، در حقیقت، بر اساس قاعده معروف "اعمال الکلام اولی من اهماله" عمل نموده‌ایم که سخنی منطقی است بخصوص اینکه بنا فرض اولیه نصوص قانونی از عقل عقلا صادر شده‌اند و عقلا لفظ مهمل و مترادف را در عبارات حقوقی نمی‌آورند.

می‌توان وجوه تمایزی را از نظر لغوی نیز بین این دو واژه پیدا نمود. اشتباه از تشابه و شبیه گرفته شده است. در اشتباه فرد مشتبه (به کسر باء) یعنی شخص مرتکب اشتباه، شبیه را بجای اصیل تلقی می‌نماید. یعنی به دلیل شباهت‌هایی که بین اصیل و شبیه وجود دارد، شبیه را اصیل فرض می‌کند و آثار و احکام اصیل را بر آن بار می‌نماید. بنابراین، می‌توان گفت اشتباه بدون فاعل آن یعنی مشتبه قابل تصور نیست. یعنی یک کسی باید بلاخره مرتکب این اشتباه بشود. اما شاید بتوان غلط را ناظر به یک وضعیت نفس الامری دانست که موجب می‌شود فرد وجه صواب و درست را بدون داشتن عمد تشخیص ندهد. یعنی هر چند غلط هم موجب خطا می‌شود اما همیشه خطا به

علت غلط نیست یعنی ممکن است علت خطا مشابهت بین اصیل و شبیه باشد همچنانکه ممکن است ناشی از یک وضعیت نفس الامری باشد که پایی در عالم واقع دارد. یعنی معنایی به نادرستی فهمیده شود بدون اینکه علت فهم چنین معنایی، وجود مشابهت باشد.

با این حساب، می‌تون اقرار مبتنی بر غلط را ناظر به مواردی دانست که یکی از دو حالت زیر اتفاق افتاده باشد.

۱- یا این است که مقرر معنای عباراتی را که بکار برده، به درستی نفهمیده باشد. مثلاً کسی از روی شدت محبت به زنش بگوید: انت طالق ولی مرادش بیان انت طابق بوده باشد که به معنای این است که تو زن باب میل من هستی حال اگر کسی اقرار کند که من در حضور دو مرد عادل به زنم چنین عبارتی را گفته‌ام، قاعدتاً باید حکم طلاق را واقع شده دانست ولی در ما نحن فیه ایرادی است که نمی‌توان این حکم را بار نمود. دلیل آن این است که مقرر در استفاده از الفاظ و انتخاب آنها مرتکب غلط شده است. در چنین موردی عرب می‌گوید غلط فی منطقه یعنی در بیان مطلب دچار خطا شد.^۷ چنین می‌توان مثالی دیگر آورد که یک نفر خارجی زبان فارسی نداند و لفظ "طلبکار" را بجای "بدهکار" بکار برده و صریحاً بگوید من بدهکارم در حالیکه قصد وی ادعای طلبکاری اش باشد که بدیهی است بر چنین اقرار اثری مترتب نیست. به این موارد می‌توان اضافه نمود که زبان مقرر بدرستی لفظی را ادا نکرده باشد و یا در بیان آن بطور معمول و ارادی گردش ننموده باشد و یا اینکه خلقتاً قادر به تلفظ برخی از الفاظ و یا حروف نباشد.

۲- مورد دوم جایی است که قاضی در استنباط الفاظ به کار رفته به عنوان اقرار دچار خطا شود. در این مورد، شخص اقرار کننده در استفاده از الفاظ خطایی ننموده و سند دال بر اقرار یا اقرار نامه کتبی در بردارنده اقرار را نیز در معرض جعل و انکار و تردید قرار نمی‌دهد بلکه قاضی در استنباط از الفاظ مقرر دچار خطا می‌شود. مثلاً کسی اقرار به بدهکار بودن به ده من گندم نماید و قاضی نیز بر مبنای آن او را محکوم به ۶۰ کیلو گندم بنماید در حالی که قصد مقرر از من، من سه کیلو گرمی باشد که در حقیقت ثابت می‌شود ۳۰ کیلو بدهکار است. همچنین است در مواردی که شخصی برای بیان یک رابطه اخلاقی بین خود با فرد دیگر بگوید: "من به شما بدهکارم" چنانچه این گونه تعارفات در ادبیات عامیانه ما مرسوم نیز هست. یا اینکه

^۷- ابن منظور لسان العرب ج ۷ ص ۳۶۳ ذیل واژه غلط غلط یعنی: ان تعیا بالشیء فلا تعرف وجه الصواب فیه

بگوید "فلانی فرزند من است" و منظورش بیان یک رابطه عاطفی بین او فرد دیگر باشد بدیهی است نمی توان این اقرار را مثبت وجود نسب بین آن دو دانست. البته، موارد مثال های فوق بطلان اقرار بر مبنای فقدان قصد نیز قابل توجیه است. پس از بیان مفهوم اقرار مبتنی بر غلط پیردازیم به اینکه چنانچه حکمی بر مبنای اقرار باطل صادر شده، چگونه قابل اصطلاح و یا نقض است.

بخش دوم - امکان نقض حکم صادره بر مبنای اقرار باطل
هر چند ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی مورد انکار بعد از اقرار را پیش بینی نموده و در ماده ۱۲۷۶ همان قانون نیز مورد اثبات کذب اقرار در نزد قاضی را یاد آوری کرده است، ولی در این دو ماده اشاره نشده که تا چه زمانی از نظر مراحل دادرسی اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شد، یا مقرر مفاد اقرار را انکار نمود، امکان ترتیب اثر به اقرار صورت گرفته از آن سلب می شود.

شکی نیست که چنانچه در جریان دادرسی کذب اقرار محقق شد، به آن اقرار نمی توان ترتیب اثر داد و چنین اقراری باید از ردیف دلایل خارج شود. همچنین بدیهی است چنانچه امکان تجدید نظر خواهی و یا واخواهی برای رای مبتنی بر اقرار باطل وجود داشته باشد، در این دو قالب امکان اصلاح رأی صادره وجود دارد. همچنین است چنانچه در اجرای ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در مهلت مقرر یک ماهه محکوم علیه بر مبنای اقرار باطل، می تواند از شعبه تشخیص دیوان عالی کشور فرجام خواهی نماید. ولی مشکل اساسی در جایی مطرح می گردد که حکمی بر مبنای اقرار باطل صادر شود و اعتبار امر مختوم را نیز پیدا کرده و مهلت های قانونی برای طرق عادی تجدید نظر خواهی منقضی شده باشد. در اینجا سؤال این است که آیا به طرق فوق العاده تجدید نظر خواهی می توان تمسک جسته حکم صادره مبتنی بر اقرار باطل را نقض کرد؟ و اگر بعد از اجرای حکم باشد چطور می توان از محکوم علیه بر مبنای اقرار باطل، حمایت نمود؟

موضوع را در امور کیفری و مدنی به طور جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

الف- امکان اعاده دادرسی در امور مدنی از حکم صادره بر مبنای اقرار باطل

در مواد مربوط به آئین دادرسی مدنی ماده قابل استناد ماده ۴۲۶ آدام جدید می باشد که تنها بندهای ۵ یا ۶ و یا حتی ۷ آن ممکن است برای اعاده دادرسی قابل استناد باشند.

اگر احیاناً طرف مقابل (مقر له) در استنباط از مفاد اقراری که مبنای حکم قاضی قرار گرفته، مرتکب حيله و تقلبی شده باشد و مثلاً معنایی مغایر با اقرار را برای قاضی جلوه داده باشد یا مقر له، مقر را برای اقرار، تطمیع و یا تهدید کرده باشد، می‌توان وفق بند ۵ ماده ۴۲۶ مورد را از موارد اعاده دادرسی دانست.

همچنین ممکن است بتوان مستند به بند ۶ این ماده از "سند" تفسیر موسع نموده و جعلی بودن را نیز به "مخدوش بودن" تعبیر کرد و معتقد شد حکم دادگاه در جایی که مستند به اقرار باطل است، در حقیقت مستند به اسنادی بوده که مخدوش بودن آن پس از صدور حکم ثابت شده است. اما مشکلی که بروز می‌کند این است که قواعد مربوط به اعاده دادرسی جزء قواعد استثنایی هستند و باید تفسیر مضیق شوند. بنابراین، از آنجایی که اقرار باطل صریحاً در بین موارد ماده ۴۲۶ نیامده نمی‌توان مورد را از موارد اعاده دادرسی دانست. البته، چنانچه مفاد اقرار در ضمن سندی آمده باشد و سند مزبور از جهت طرح دعوی جعل مادی و یا معنوی یا انکار و تردید (در صورتی که سند عادی باشد) در معرض خدشه قرار گیرد، طبعاً می‌توان به استناد همین بند ۵ مورد را از موارد اعاده دادرسی دانست.

بند ۷ ماده ۴۲۶ نیز ناظر به اسناد و مدارک جدید -و البته مکتوم از نظر قاضی است- نه مدارکی که مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین، امکان اعاده دادرسی بر اساس شقوق ماده ۴۲۶ آدم جدید دشوار می‌نماید؛ امری که لزوم پیش بینی ماده‌ای را در قانون آئین دادرسی مدنی به مورد مذکور مسلم می‌نماید.

ب- امکان اعاده دادرسی در مورد حکم مبتنی بر اقرار باطل در امور کیفری

در امور کیفری نیز باید به دقت مورد را بررسی نمود. فرض کنیم کسی بر مبنای جهل موضوعی اقرار به سرقت نموده باشد. مثلاً اقرار به دزدیدن مقداری طلا و جواهرات به این گمان از حد نصاب دزدی بیشتر است، نموده و حکم نیز بر مبنای اقرار صادر شده باشد بعداً معلوم شود طلا و جواهرات همگی تقلبی هستند و کل آنها به حد نصاب سرقت نمی‌رسند و این مطلب که موجب فساد اقرار می‌شود، بعد از صدور حکم و اعتبار یافتن آن از نظر قضیه محکوم بها کشف شود. در اینجا برای امکان اعاده دادرسی باید شقوق ماده ۲۷۲ آ.د.ک. جدید را مورد بررسی قرارداد. در این ماده، جعلی بودن سند و یا خلاف واقع بودن شهادت از اسباب اعاده دادرسی دانسته شده ولی کذب بودن اقرار از جهات مربوط به اعاده دادرسی قلمداد نشده است. به نظر می‌رسد هر چند در قواعد مربوط به اعاده دادرسی باید قاعده تفسیر مضیق را معمول داشت و حکم غیر مصرح را به وحدت ملاک، مشمول حکم مصرح ندانست ولی از آنجا که این قاعده

با قاعده مهم تر دیگری تحت عنوان قاعده تفسیر به نفع متهم برخورد پیدا می کند و قاعده اخیر مقدم است، باید به استناد بند ۵ ماده فوق اعاده دادرسی را ممکن دانست. یعنی هر واقعه جدیدی که موجبات اثبات بی گناهی متهم را فراهم آورد، می تواند از اسباب اعاده دادرسی تلقی گردد.

تنها راه حل در امور مدنی

با این اوصاف، تنها راه طرح ایراد بر حکم صادره بر مبنی اقرار باطل در امور مدنی، مراجعه به هیأت نظارت و پیگیری قوه قضاییه می باشد در پاراگراف سوم تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب هر زمان و به هر طریقی اگر رای صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد می تواند جهت رسیدگی مجدد به مرجع صالح ارجاع دهد. که البته در عمل نیز اقدام از طریق هیات نظارت و پیگیری کاری مشکل خواهد بود مضاف بر اینکه اقدام از این طریق مانع اجرای حکم قطعی صادره از مرجع تجدید نظر و یا شعبه تشخیص نخواهد شد.

بار اثبات بطلان اقرار

در تمامی مواردی که صحت اقرار مورد تکذیب قاضی و یا خود مقرر قرار می گیرد، بار اثبات بطلان اقرار به عهده مدعی بطلان است هر چند از نحوه تقریر ماده ۱۲۷۷ (ق.م.) چنین بر آید که به صرف ادعای مقرر مبنی بر فاسد بودن اقرار یا مبتنی بر اشتباه بودن، ادعای وی پذیرفته می شود. بنابراین، اگر مدعی بطلان اقرار نتواند به مدد دلایل محکم بطلان اقرار ثابت کند، حکم به صحت اقرار داده شده و آثار شرعی منتظر نیز بر آن بار می گردد. این است که در پایان ماده ۱۲۷۷ (ق.م.) آمده است: لیکن دعاوی مذکور مادامی که اثبات نشده، مضر به اقرار نیست.

می توان یکی از مصادیق بارز اقرار مبتنی بر غلط مورد رأی دانست که از شعبه سوم دادگستری استان یزد صادر شده و در مراجع بالاتر به تایید هم رسیده است. این پرونده را به بررسی می گیریم.

بخش سوم - شرح يك حکم بر مبنای بر اقرار مبتنی بر غلط

موضوع از این قرار است که یک شرکت دولتی بنام شرکت پشتیبانی امور دام کشور قراردادهایی مبنی بر تعهد به تأمین علوفه مورد نیاز برای یک کارخانه سازنده خوراک دام منعقد می نماید. در این قراردادها شرکت پشتیبانی متعهد می شده در یک دوره زمانی مشخص که در قرارداد آمده، مواد اولیه علوفه ای مورد نیاز برای تولید خوراک دام (مثل جو، سبوس، ذرت و کنجاله تخم پنبه) را تا سقف معین در قرارداد

تامین و به نرخ معین شده در قرارداد به شرکت تولید خوراک دام بفروشد. شرکت اخیرالذکر نیز متقابلاً متعهد می‌شده که خوراک دام تولیدی را تحت نظارت شرکت پشتیبانی به دامدار معرفی شده از طرف وی و با قیمت از قبل معین شده در قرارداد بفروشد. یعنی آنچه که مستفاد از نص صریح قرارداد های منعقد شده است در توصیف قضایی مناسب بر دو نوع تعهد به بیع دلالت دارد.

متعاقب اتمام دوره قرارداد، طرفین در مقام انجام تسویه حساب قرارداد برآمده و ضمن صدور برگه های تسویه حساب که بنام "تسویه حساب جنسی" نامیده شده، به بررسی حدود انجام تعهدات فی ما بین می پرداخته اند. نحوه بررسی و تسویه حساب بدین ترتیب بوده که در مقاطعی که علوفه فروخته شده توسط شرکت پشتیبانی به شرکت سازنده خوراک دام در ورودی کارخانه بیشتر از خوراک دام تولیدی در خروجی کارخانه بوده، شرکت پشتیبانی طلبکار قلمداد شده و در مقاطعی که خوراک دام تولیدی در خروجی کارخانه بیشتر از علوفه تحویلی در ورودی کارخانه بوده، شرکت سازنده خوراک دام طلبکار دانسته شده است. بدین گونه در ذیل تسویه حسابها ذکر شده هر کدام از دو طرف چه میزان طلبکار یا بدهکار شده اند. مسئول وقت بازرگانی شرکت پشتیبانی برای پرهیز از هر گونه سوء استفاده از این گونه تسویه حسابها اسم آنها را "**تسویه حساب جنسی**" گذاشته و البته با استناد به عرف مسلم در اینگونه روابط تجاری منظور وی از تسویه حساب جنسی در مقابل تسویه حساب ریالی بوده است. معنای حقوقی اینگونه تسویه حسابها در توصیف قضایی مناسب، تسویه حساب تعهدی می باشد. یعنی معلوم می‌نماید چه میزان از "تعهدات به بیع" طرفین انجام شده است و در قسمتهایی که این تعهدات انجام نشده بوده اند، چنین تسویه حسابهایی دال بر بدهی و یا طلب صادر می گردیده است لذا باید اینگونه اسناد را تسویه حساب تعهدی نامید.

با بروز اختلاف، شرکت تولید خوراک دام با ارائه مدارک مربوط به تسویه حساب های جنسی، مطالبه عین علوفه مقرر به را نموده است. دادگاه نیز تسویه حساب های ذیل قراردادها را به عنوان دلیل قاطع برای اثبات دعوی شرکت سازنده خوراک دام تلقی نموده و شرکت پشتیبانی را محکوم به پرداخت عین علوفه دامی نموده است. یعنی اقرار نامه ای که دال بر بدهکاری تعهدی (تعهد به بیع) است را به منزله اقرار بر ملکیت بی چون و چرا و مسبوق به تملیک و تملک قبلی گرفته و بجای اینکه متعهد را ملزم به انجام تعهد خود نماید و یا اینکه در صورت تعذر الزام او را محکوم به پرداخت خسارات وارده نماید، اثر عقد بیع که تملیک و تملک قبلی بوده باشد بر آن اقرارها بار نموده و

شرکت پشتیبانی را محکوم به پرداخت عین علوفه نموده است. این دو ضمانت اجرا، ضمانت اجراهای کلاسیک مندرج در قانون برای هر گونه تعهد به فعل می‌باشد. البته برخی از حقوقدانان معتقد شده‌اند که می‌توان اثر تعهد به فعل را به عنوان ضمانت اجرای تعهد به فعل در نظر گرفت ولی این نظر مورد پذیرش قانون مدنی قرار نگرفته است.

مهمترین دلیل که بر تلقی بدهکاری تعهدی از این اقرار نامه‌ها، این است که اساساً شرکت پشتیبانی در بسیاری از موارد محکوم بها، مثل سبوس، هیچگاه مالک علوفه نبوده که بخواهد آن را به تملک کسی در بیاورد بلکه نقش وی در حد معرفی کننده به مراجعی بوده است که مالک علوفه بوده‌اند. در حقیقت شرکت پشتیبانی فقط تسهیلاتی را برای کارخانجات خوراک دام فراهم می‌آورد که بتوانند از علوفه به نرخ دولتی بهره‌مند شوند. بدیهی است که اگر شرکت پشتیبانی علوفه را ضمن عقد جداگانه‌ای به تملک شرکت تولید خوراک دام -مثلاً با صدور حواله‌ای- در می‌آورد، ولی آنرا تحویل نمی‌داد، فقط در آن صورت بود که محکومیت وی به رد عین مال قابل توجیه بود زیرا نفس صدور حواله، اماره‌ای بر پرداخت ثمن آن نیز تلقی می‌گردید و بار اثبات عدم پرداخت ثمن به نرخ دولتی را بر عهده شرکت پشتیبانی قرار می‌داد. به هر حال رای غیر مدلل فوق صادر شد و اعتبار امر مختوم پیدا کرد و در این فاصله قانون جدید اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز تصویب شد و امر قابل ارجاع به هیأت نظارت و پیگیری نیز نبود زیرا حسب نظر آقایان مسئول، پرونده‌های منجر به صدور حکم قبل از تاریخ ۱۳۸۱/۹/۲۳، قابل هیچگونه پیگیری نمی‌باشد!